

منشور پیروزی

شرح آیہ بہ آیہ

نفسیہ سورۃ مبارکہ فتح
برگرفته از درس تفسیر المیزان

استاد محمد ضیاء الدینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست تفسیری سوره فتح

فصل اول: فتح مبین؛ گشایشی- آشکار برای ورود به

عرصه‌ای جدید (آیات ۱ تا ۳)

فصل دوم: سکینه الهی، جنود آسمانی و سرنوشت

منافقان (آیات ۴ تا ۷)

فصل سوم: رسالت پیامبر و حقیقت بیعت الهی

(آیات ۸ تا ۱۰)

فصل چهارم: تخلّف منافقان و آزمون آینده آنان

(آیات ۱۱ تا ۱۷)

فصل پنجم: بیعت رضوان، وعده‌های فتح و

سنت‌های الهی (آیات ۱۸ تا ۲۴)

فصل ششم: حکمت صلح، تقابل حمیت جاهلی و

سکینه الهی، و وعده غلبه نهایی (آیات ۲۵ تا ۲۸)

فصل هفتم: اوصاف یاران راستین پیامبر و الگوی

جامعه ایمانی (آیه ۲۹)

مقدمه: منشور پیروزی در عصر

فتنه‌ها

در روزگاری که جبهه حق در مصافی تمام عیار با استکبار جهانی قرار گرفته و چشم امید مظلومان عالم به استقامت محور مقاومت دوخته شده است، ندای حکیمانه و راهگشای رهبر و ولیّ جامعه، همچون چراغی در تاریکی فتنه‌ها، مسیر را روشن می‌سازد. دعوت ایشان به انس با «سوره فتح»، «دعای نصر» و «دعای توسل» به عنوان حرکتی معنوی برای یاری جبهه مقاومت، بهانه‌ای شد تا بار دیگر در محضر کلام الهی زانو بزنیم و نقشه راه پیروزی را از دل آیات نورانی سوره «فتح» بازخوانی کنیم.

این مجموعه، تلاشی است برای تدوین و نگارش روان سلسله درس تفسیر سوره فتح استاد محمدرضا عابدینی، که با نگاهی عمیق و کاربردی، به شرح این سوره مبارکه پرداختند. هدف، صرفاً یک تفسیر علمی و خشک نبوده، بلکه تلاش شده است تا با حفظ همان لحن سخنانی و بیانی شیوا، روح حاکم بر آیات، که همانا امیدبخشی، بصیرت‌افزایی و تبیین سنت‌های تخیلف‌ناپذیر الهی است، به جان و دل خواننده بنشیند.

سفر ما، با یک بازگشت ظاهراً تلخ از سرزمین حدیبیه آغاز می‌شود؛ بازگشتی که کام برخی از یاران را تلخ و دلشان را مضطرب

کرده بود. اما خداوند با طلیعه‌ی شکوهمند «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»، تمام معادلات ظاهری را برهم می‌زند و نگاه مؤمنان را از یک شکست تاکتیکی به یک پیروزی راهبردی و «فتح آشکار» معطوف می‌دارد.

در فصل‌های این کتاب، خواهیم دید که چگونه این «فتح مبین»، چهار موهبت بزرگ برای رسول خدا (ص) و چهار عطیه گران بها برای مؤمنان به ارمغان آورد و در مقابل، چهار نعمت و عذاب را برای جبهه نفاق و شرک رقم زد. به قلب دو جبهه سفر می‌کنیم: جبهه‌ای که با اطاعت و اخلاص، میزبان «سکینه الهی» شد و ایمانش فزونی یافت، و جبهه‌ای که با «ظنّ السوء» (گمان بد به خدا) و محاسبات مادی، در دایره بلا و هلاکت گرفتار آمد.

اوج این سفر، رسیدن به آیه شکوهمند «بیعت رضوان» است؛ آنجا که می‌بینیم چگونه یک بیعت خالصانه و بهنگام در زیر درختی ساده، رضایت مطلق الهی را به ارمغان می‌آورد و منشأ فتح قریب، غنائم بسیار و پیروزی‌های آینده می‌شود. خواهیم آموخت که چرا خداوند مانع از وقوع جنگ شد و چگونه با تدبیر الهی، حفظ جان مؤمنان پنهان در مکه و باز گذاشتن راه هدایت، بر یک پیروزی نظامی خونین ترجیح داده شد.

این گفتار، دعوتی است برای تأمل در تقابل «حمیت جاهلی» کفار با «سکینه الهی» مؤمنان و در نهایت، رسیدن به این باور قطعی که سنت لایتغیر خداوند، غلبه نهایی و جهانی دین حق است:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ». سفرما با ترسیم سیمای آرمانی یارانی به پایان می‌رسد که قرآن آن‌ها را «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» معرفی می‌کند؛ الگویی برای تمام مجاهدان و مؤمنان در هر عصر و زمانی.

به این امید که با هر بار تلاوت و تأمل در این سوره، همچون یاران صدر اسلام، در دل فتنه‌های امروز، به سکینه و بصیرت دست یابیم، بیعت خود را با امام و ولیّ زمان خویش تجدید کنیم و با حسن ظن به وعده‌های الهی، زمینه را برای آن «فتح نهایی» که همانا ظهور منجی عالم بشریت (عج) است، فراهم آوریم.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

علی دیمه کار

مرداد ۱۴۰۴ - قم المقدسة

فصل اول: بشارت فتح مبین و ثمرات چهارگانه آن (آیات ۱ تا ۳)

در این فصل، به بررسی سه آیه ابتدایی سوره فتح می پردازیم؛ آیاتی که دریکی از حساس ترین مقاطع تاریخ اسلام نازل شد تا افق جدیدی را به روی پیامبر (ص) و مؤمنان بگشاید و یک عقب نشینی ظاهری را به بزرگترین پیروزی راهبردی تبدیل کند.

آیه ۱: فتح مبین؛ گشایشی آشکار برای ورود به عرصه ای جدید

آیه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿١﴾

شرح: تصور کنید حال و هوای مؤمنان را در بازگشت از حدیبیه. آن ها به امید انجام عمره و با رویای صادقانه پیامبر (ص) حرکت کرده بودند؛ بسیاری از آن ها دست از جان شسته و گمان نمی کردند زنده به مدینه بازگردند. اما در بیست کیلومتری مکه متوقف شدند و پیمان صلحی را پذیرفتند که برخی بندهای آن، مانند حذف

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «رسول الله» از صلح نامه،
برایشان بسیار سنگین و تحقیرآمیز بود. به همین دلیل،
برخی زبان به اعتراض گشودند و با تعبیری چون «این کار
پست بود»، قلب نازنین پیامبر (ص) را آزرده. ایشان با
دلی محزون از این وضعیت در حال بازگشت بودند که
ناگهان چهره‌شان گشاده شد و تبسمی بر لبانشان
نشست. این سوره با بشارت «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»
نازل شده بود.

خداوند آنچه را که در چشم برخی، شکست و ذلت بود،
«فتح مبین» نامید؛ یعنی یک پیروزی و گشایش آشکار که
برای فهمیدنش نیاز به استدلال پیچیده‌ای نیست. تا
قبل از این واقعه، مسلمانان پیروزی‌های بزرگی مانند بدر
و خندق را تجربه کرده بودند که قرآن از آن‌ها با عنوان
«نصر» یا یاری الهی یاد می‌کند. اما «فتح» به معنای
گشودن و ورود به یک عرصه کاملاً جدید است. صلح
حدیبیه، اولین «فتح» اسلام بود. این فتح، صرفاً یک
پیروزی نظامی نبود، بلکه یک گشایش راهبردی در
جغرافیای فرهنگی دشمن بود. این صلح، قفل
جنگ‌های فرسایشی را شکست و به مسلمانان رسمیت

بخشید. از این پس، جامعه ایمانی از لاک دفاعی خارج شد و در موضعی قرار گرفت که می توانست موانع را از سر راه دیگران برای شنیدن پیام توحید بردارد. در واقع، این صلح، آغاز باز شدن دل ها به سوی حقیقت اسلام بود. به همین دلیل است که خداوند این پیروزی را مستقیماً به پیامبر (ص) نسبت می دهد و می فرماید «لَكَ» (برای تو)، زیرا این باور و این افق جهانی در وجود ایشان بود و مؤمنان به تبعیت از ایشان از این فتح بهره مند شدند. این فتح مبین، سنگ بنای فتوحات بعدی یعنی «فتح قریب» (خیبر) و «فتح مطلق» (مکه) شد و مرحله جدیدی را برای جهانی شدن اسلام آغاز کرد.

آیه ۲: ثمرات فتح؛ پوشاندن «گناه» در چشم

دشمن، اتمام نعمت و تثبیت در صراط

مستقیم

آیه: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾

شرح: این آیه به بیان سه ثمره بزرگ و تدریجی آن فتح محقق شده می پردازد. استفاده از فعل مضارع (يَغْفِرُ،

يُتِمَّ، يَهْدِيكَ) نشان می دهد که این نتایج از همان لحظه آغاز شده و تا آینده ادامه خواهد داشت.

۱. مغفرت ذنب پیامبر (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ...): با توجه به مقام عصمت مطلق پیامبران، این «ذنب» (گناه) به معنای تخلف از امر الهی نیست. همانطور که امام رضا (علیه السلام) در پاسخ به مأمون به زیبایی تشریح فرمودند، نزد مشرکین مکه هیچ کس گناه کارتر از پیامبر (ص) نبود. چرا؟ چون ایشان با دعوت به توحید، اساس بت پرستی و نظام جاهلی آن ها را هدف گرفته بود. آن ها به هم ریختن خانواده ها در مکه را «گناه گذشته» (مَا تَقَدَّمَ) و جنگ ها و کشته شدگان پس از هجرت را «گناه آینده» (مَا تَأَخَّرَ) پیامبر می دانستند. تا قبل از فتح حدیبیه، آن ها خود را طلبکار می دیدند. اما پس از این صلح و به ویژه در فتح مکه، زمانی که پیامبر (ص) با شعار «اليوم يوم المرحمة» وارد شدند و همه را امان دادند، نگاه ها تغییر کرد. آن ها که یقین داشتند انتقام سختی در انتظارشان است، با دیدن این رحمت و قدرت، خود را بدهکار یافتند. در نتیجه، آن «گناهان» در نظرشان پوشانده و بخشوده شد. این تغییر نگاه در دل دشمن،

با قدرتی که خدا به پیامبر داد محقق شد، لذا خداوند این آمرزش را به خود نسبت می دهد. امروز نیز دشمنان، حمایت ما از مظلومان عالم را «گناه» ما می دانند. اما اگر استقامت کنیم، به زودی با نصرت الهی همین «گناه» در چشم جهانیان به بزرگترین «ح سنه» و نقطه جاذبه ما تبدیل خواهد شد.

۲. اتمام نعمت (وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ): این فتح، م سیر اتمام نعمت الهی را آغاز کرد. این وعده که در نقاط عطف دیگری چون تغییر قبله و فتح مکه نیز تکرار شد، سرانجام در روز غدیر با اعلام ولایت امیرالمؤمنین (ع) به کمال خود رسید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي». در واقع، صلح حدیبیه و بیعت رضوان، یک مقدمه سازی کلیدی و یک آزمون بزرگ برای امت بود تا برای پذیرش واقعه عظیم غدیر آماده شوند.

۳. هدایت به صراط مستقیم (وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا): وجود نازنین پیامبر (ص) و اوصیاء ایشان، خود صراط مستقیم است (إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). این آیه به این معناست که واقعه حدیبیه، جامعه اسلامی را بر این صراط، یعنی راه همراهی و معیت با

پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، تثبیت کرد و از لغزش‌ها و تردیدها نجات داد.

آیه ۳: نصرت عزیز؛ یاری شکست‌ناپذیر الهی

آیه: وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾

شرح: چهارمین و آخرین ثمره‌ای که در این آیات برای فتح مبین ذکر می‌شود، نصرتی «عزیز» و بی‌مانند است. «عزیز» در زبان عربی به معنای کمیاب، نفوذناپذیر و شکست‌ناپذیر است. این بدان معناست که یاری خداوند پس از این واقعه، یک کمک معمولی نخواهد بود، بلکه نصرتی غالب، محکم و قاهرانه است که هیچ محاسبه‌ی عادی و عقلانی توان مقابله با آن را ندارد. این «نصر عزیز» که با صلح حدیبیه آغاز شد، منشأ پیروزی‌های بعدی گشت. اولین ثمره آن «فتح قریب» در جنگ خیبر بود؛ جایی که یهودیان در قلعه‌های مستحکم خود گمان می‌کردند هیچ قدرتی به آن‌ها دسترسی ندارد (مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ). اما خداوند از جایی که گمان نمی‌کردند، آن‌ها را شکست داد. ثمره بعدی آن، «فتح مطلق» در فتح مکه بود که بدون خونریزی محقق شد

و به دنبال آن مردم گروه گروه به دین خدا وارد شدند
(يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا). این آیه به ما می آموزد که
اگر مؤمنان به تکلیف الهی خود عمل کنند، حتی اگر
این تکلیف در ظاهر یک «نرمش قهرمانانه» باشد،
خداوند محاسبات دشمن را برهم می زند و نصرت
شکست ناپذیر خود را از راهی که هیچ کس گمان نمی برد،
محقق می کند و دشمن را عاجز و ذلیل می سازد. این
همان سنتی است که امروز در مقاومت اسلامی شاهد
آن هستیم؛ جایی که با وجود برتری ظاهری دشمن،
نصرت عزیز الهی معادلات را به نفع جبهه حق تغییر
می دهد.

فصل دوم: سکینه الهی، جنود آسمانی و سرنوشت منافقان (آیات ۴ تا ۷)

در این فصل، به قلب تپنده سوره می‌رسیم. پس از بشارت بزرگ فتح مبین، خداوند پرده از یک حقیقت درونی و یک سرمایه عظیم برای جبهه حق برمی‌دارد و درمقابل، ریشه شکست و عذاب جبهه باطل را آشکار می‌سازد. این آیات به ما می‌آموزد که پیروزی و شکست، پیش از آنکه در میدان نبرد نظامی رقم بخورد، در میدان دل‌ها و باورها تعیین می‌شود.

آیه ۴: نزول سکینه؛ آرامش الهی در قلب طوفان

آیه: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴)

او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی
برایمانشان بیفزایند؛ و لشکریان آسمان ها و زمین از آن
خداست؛ و خداوند همواره دانا و حکیم است.

شرح: بزرگترین هدیه و اولین ثمره‌ای که خداوند پس از آن
آزمایش سخت حدیبیه به مؤمنان عطا می‌کند، «سکینه»
است. سکینه صرفاً یک آرامش معمولی و از سرب‌خیالی
نیست. آرامشی- که از رخوت و سستی بیاید، آرامش حیوانی
است. اما سکینه‌ای که قرآن از آن سخن می‌گوید، یک آرامش
الهی و انسانی است؛ آرامشی که قدرت، انگیزه، بصیرت و ثبات
قدم می‌آفریند. این همان گمشده بشر امروز است. دنیا پر از
امکانات است اما خالی از آرامش. خداوند این گنج را در قلب
مؤمن قرار می‌دهد، آن هم نه در ایام راحتی، بلکه دقیقاً در
دل بحران‌ها و سختی‌ها. در شش جایی که قرآن از نزول سکینه
حرف می‌زند، همه در سخت‌ترین شرایط بوده است: در غار
ثور، در جنگ حنین و سه بار در همین ماجرای حدیبیه. این
نشان می‌دهد که خدا توطئه دشمن برای ایجاد اضطراب را،
خود به فرصتی برای تزریق آرامش به قلب جبهه حق تبدیل
می‌کند. وقتی می‌بینیم امروز در غزه و لبنان، پدري بر ویرانه
خانه‌اش نشسته و با طمأنینه قرآن می‌خواند، این تجلی همان

«انزل ال سکینه» است و همین آرامش، بزرگترین تبلیغ برای اسلام و بزرگترین سلاح درمقابل دشمن است.

اما این سکینه چه ثمره‌ای دارد؟ «لِيَزِدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ». ایمان مؤمن یک حقیقت پویا و رو به رشد است. هر چالشی که با سکینه و آرامش الهی پشت سر گذاشته می‌شود، یک پله ایمان از سان را بالاتر می‌برد. هر تهدید دشمن، تبدیل به فرصتی برای رشد ایمانی می‌شود. وقتی دانشمندان هسته‌ای ما را ترور کردند، دشمن گمان می‌کرد ترس ایجاد کرده، اما نتیجه‌اش این شد که هزاران جوان نخبه به سمت رشته فیزیک هسته‌ای هجوم آوردند؛ این یعنی «لizardادوا ایمانا». وقتی یمن با صلابت درمقابل ناوهای آمریکایی می‌ایستد، هر تهدید آن‌ها، ایمان و شجاعت این ملت را مضاعف می‌کند.

و اما پشتمانه این آرامش و ازدیاد ایمان چیست؟ یک باور عمیق: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». مؤمن می‌داند که در این عالم تنها نیست. تمام هستی، از باد و طوفان و آب گرفته تا رعبی که در دل دشمن می‌افتد و آرامشی که در دل دوست می‌نشیند، همه لشکریان آماده به خدمت خداوند هستند. چنانکه مولوی چه زیبا سروده است: جمله ذرات

زمین و آسمان / لشکر حق اندگاه امتحان کسی - که چنین باوری دارد، می داند که در محاصره جنود الهی است و دشمنش نیز در محاصره همین جنود است. پس چرا بترسد؟ این باور، زیربنای آن آرامش است. و خداوند این صحنه را چگونه مدیریت می کند؟ «وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا». او به قلب مؤمنان علیم و آگاه است و از روی حکمت، در سخت ترین لحظات، این آرامش را نازل می کند تا ایمانشان را رشد دهد و آن ها را برای فتوحات بعدی آماده سازد.

آیه ۵: پاداش مؤمنان و مؤمنات؛ فوز عظیم

آیه: لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵)

تا مردان و زنان باایمان را در باغ هایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند، و گناهانشان را از آنان بزداید؛ و این نزد خدا پیروزی و رستگاری بزرگی است.

شرح: پس از عطایای درونی (سکینه و ازدیاد ایمان)، خداوند از پاداش های بیرونی و نهایی سخن می گوید. همان طور که در این

سوره چهارموهبت به شخص پیامبر (ص) داده شد، چهار موهبت نیز برای مؤمنان در نظر گرفته شده است:

۱. نزول سکینه، ۲. ازدیاد ایمان، ۳. ورود به بهشت جاویدان، و ۴. بخشش گناهان. نکته لطیف و بسیار مهم در این آیه، ذکر «الْمُؤْمِنَاتِ» در کنار «الْمُؤْمِنِينَ» است. در آن سفر پرخطر، شاید تعداد زنان همراه اندک بود، اما چرا قرآن پاداش را برای هر دو گروه ذکر می‌کند؟ این یک درس بزرگ برای همیشه تاریخ است. قرآن نقش زن را در پیروزی‌های جبهه حق، نقشی-کلیدی و هم‌تراز با مردان مجاهد می‌داند. این زنان بودند که با رضایت و تشویق، همسران و فرزندان خود را راهی این سفر بی‌بازگشت کردند، خانه و خانواده را حفظ نمودند و با این کار، زمینه را برای آن ایستادگی مردان فراهم ساختند. آن‌ها در میدان نبرد نبودند، اما در اجر آن شریک کامل هستند. همان‌طور که پیامبر اکرم (ص) در پاسخ به آن بانوی بزرگوار، اسماء بنت یزید انصاریه، فرمودند: «جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است». این یعنی اگر زن، کانون خانواده را که اساس اجتماع است، گرم و مستحکم نگه دارد و زمینه را برای حرکت مرد در مسیر حق فراهم کند، در تمام پاداش‌های او شریک است. این «جَنَّاتٍ» و بهشت، علاوه بر معنای اخروی،

می تواند یک معنای اجتماعی و دنیوی هم داشته باشد. جامعه ای که در آن سکینه حاکم شود، ایمان رشد کند و وحدت کلمه حول محور ولیّ خدا شکل بگیرد، خود یک جامعه بهشتی است. جامعه ای که از حالت تدافعی و ترس خارج شده و به حالت تهاجمی و گسترش فرهنگ توحیدی روی آورده، یک بهشت زنده است. و چهارمین موهبت «وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» است. این تکفیر سیئات، علاوه بر بخشش گناهان فردی، می تواند به معنای جبران و پوشاندن نقص ها و ضعف های اجتماعی گذشته باشد. آن ایستادگی و بیعت مخلصانه در حدیبیه، تمام کوتاهی ها و تفرقه های پیشین جامعه اسلامی را جبران کرد و پوشاند. و مجموعه این چهار هدیه الهی چیست؟ «وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا». این است رستگاری و پیروزی بزرگ در نگاه خدا! نه فقط پیروزی در میدان جنگ، بلکه رسیدن به آرامش درونی، ایمان رو به رشد، جامعه ای بهشتی و پاک شدن از گناهان گذشته، این همان «فوز عظیم» است.

آیه ۶: سرنوشت منافقان و مشرکان؛ گمان بد به خدا

آیه: وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ
الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۶)

و (نیز) تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به
خدا گمان بد می‌برند، عذاب کند؛ حوادث ناگوار زمانه بر
خودشان باد! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود
دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد
سرانجامی است!

شرح: درست در نقطه مقابل مؤمنان، سرنوشت جبهه
باطل قرار دارد. قرآن ابتدا از «الْمُنَافِقِينَ» نام می‌برد و سپس
«الْمُشْرِكِينَ»، چون خطر نفاق که دشمن داخلی و ستون پنجم
است، به مراتب از خطر دشمن بیرونی شدیدتر است. اما چه
چیزی این دو گروه به ظاهر متفاوت را به هم پیوند می‌دهد؟
قرآن ریشه هر دو را یک چیز می‌داند: «الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ
السَّوْءِ». گمان بد به خدا! این اساس تمام کفر و نفاق است.
گمان بد به خدا یعنی چه؟ یعنی باور نداشته باشی که خدا
پشتیبان جبهه حق است. یعنی در محاسبات فقط روی

اسباب مادی و ظاهری ح سبب کنی. یعنی فکر کنی خدا مؤمنان را رها کرده و پیروزی با لشکر کفر است. این همان تحلیلی بود که متخلفان از حدیبیه داشتند؛ می گفتند این ها می روند و دیگر بر نمی گردند و هلاک می شوند. این نگاه، نگاهی است که امروز هم در تحلیل های سیاسی ب بسیاری دیده می شود. کسانی که قدرت محور مقاومت را صرفاً با تعداد موشک و تجهیزات می سنجند و قدرت لایزال الهی و جنود آسمان و زمین را در محاسبات خود وارد نمی کنند، دچار همین «ظن ال سوء» هستند. و اما نتیجه این گمان بد چیست؟ خداوند چهار عقوبت را برایشان برمی شمارد: ۱. عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ: حوادث ناگوار زمانه بر خودشان می گردد. یعنی همان توطئه ها و نقشه هایی که برای مؤمنان می کشند، دامن خودشان را می گیرد و در آن گرفتار می شوند. ۲. وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ: خداوند بر آنان غضب کرده است. غضب خدا یعنی تمام رحمت ها برای این ها تبدیل به نقامت و عذاب می شود. ۳. وَلَعَنَهُمْ: و آن ها را از رحمتش دور ساخته است. لعنت یعنی طرد شدن کامل از ساحت رحمت الهی. ۴. وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا: و جهنم را که بد سرانجامی است برایشان آماده کرده است. این سرنوشت قطعی کسی است که به جای حسن ظن به وعده های الهی، به خدا گمان بد ببرد.

آیه ۷: تکرار یک اصل کلیدی؛ جنود الهی در خدمت عزت و حکمت

آیه: وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَزِيرًا حَكِيمًا (۷)
و لشکریان آسمان ها و زمین از آن خداست؛ و خداوند همواره شکست ناپذیر و حکیم است.

شرح: خداوند برای دومین بار در فاصله ای کوتاه، اصل کلیدی «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را تکرار می کند. چرا؟ برای اینکه نشان دهد تمام تحولات جبهه حق و باطل، از نزول سکینه بر مؤمنان گرفته تا نزول عذاب بر منافقان، همه توسط یک فرمانده و با یک لشکر واحد انجام می شود. تمام هستی، سربازان خداوند هستند. اما نکته بسیار دقیق، تفاوت در پایان این آیه با آیه چهارم است. در آیه چهارم که سخن از مؤمنان بود، آیه با «عَلِيمًا حَكِيمًا» (دانا و حکیم) پایان یافت. یعنی خداوند از روی علم به قلوب مؤمنان و از روی حکمت، با جنود خود برایشان آرامش و رشد ایمان فراهم می کند. اما در این آیه که سخن از کفار و منافقان است، با «غَزِيرًا حَكِيمًا» (شکست ناپذیر و حکیم) خاتمه می یابد. یعنی خداوند با همان جنود، از روی عزت و قدرت شکست ناپذیرش و با اتکا به حکمت خود، دشمنان را

مقهور و معذب می‌سازد. این دو آیه در کنار هم به ما می‌آموزند که نیروهای عالم، دو چهره دارند: چهره رحمت برای دوستان خدا و چهره غضب برای دشمنان او. و این باور به حاکمیت مطلق خداوند بر تمام نیروهای هستی، ریشه سکینه و آرامش در دل مؤمن و منشأ رعب و وحشت در دل کافر است.

فصل سوم: رسالت پیامبر و

حقیقت بیعت الهی (آیات ۸ تا ۱۰)

در این فصل، پس از آنکه خداوند از سرمایه‌های درونی جبهه حق (سکینه و ایمان) و ریشه شکست جبهه باطل (سوء ظن به خدا) پرده برداشت، اکنون به سراغ محور این دو جبهه، یعنی وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) می‌رود. این آیات، جایگاه بی‌بدیل ایشان را تبیین کرده و وظیفه امت در قبال ایشان را مشخص می‌سازد؛ وظیفه‌ای که اوج آن در «بیعت» تجلی می‌یابد و سرنوشت ابدی افراد را رقم می‌زند.

آیه ۸: رسالت سه‌گانه نبی؛ شاهد،

بشارت‌دهنده و هشداردهنده

آیه: **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ﴿٨﴾**

ما تو را به عنوان گواه و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم.

شرح: عزیزان من، این آیه به زیبایی تمام مباحثی را که در هفت آیه گذشته مطرح شد، در وجود نازنین پیامبر اکرم (ص) خلاصه می‌کند. خداوند پس از برشمردن چهار موهبت برای مؤمنان و چهار عقوبت برای منافقان و مشرکان، اکنون

می فرماید محور تمام این ها، وجود رسول ماست. ما او را با سه ویژگی کلیدی فرستادیم:

۱. شاهد (گواه): شاهد بودن پیامبر فقط به این معنا نیست که در قیامت بر اعمال ما شهادت می دهد. بلکه ایشان در همین دنیا، ناظر و آگاه بر عمق اعمال و نیات ما هستند: قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَاُولُوْا مِّنْهُنَّ. این «دیدن»، یک دیدن عمیق و وجودی است. پیامبر (ص) به عنوان شاهد، الگو و معیار حق است. او نقشه دشمن را تا عمق می خواند و از طرفی، از تمام ظرفیت ها و ضعف های جبهه خودی آگاه است. این نگاه، برای مؤمن یک بشارت بزرگ و یک دلگرمی بی نظیر است. وقتی می دانی رهبر و امام تو، از تمام لایه های پنهان دشمنی ها و دوستی ها آگاه است، با خیالی آسوده به فرمان او عمل می کنی. این همان بصیرتی است که امروز از ولی جامعه اسلامی می بینیم؛ گاهی هشدار می دهد که سال ها بعد، عمق آن برای همه آشکار می شود. این شاهد بودن، به مؤمن آرامش و به منافق، هراس می بخشد.

۲. مبشر (بشارت دهنده): پیامبر، بشارت دهنده به آن چهار موهبت بزرگ برای مؤمنان است. او به جامعه ایمانی، افق های روشن را نشان می دهد. در دل سخت ترین

مشکلات، امید را تزریق می کند. بشارت، انگیزه حرکت و نشاط روحی می آفریند و جامعه را از خستگی و فرسودگی باز می دارد. یک رهبر الهی، همواره به آینده ی قطعی و روشن الهی بشارت می دهد و اجازه نمی دهد سختی های امروز، کام مؤمنان را تلخ کند.

۳. نذیر (هشداردهنده): درمقابل، پیامبر هشداردهنده به آن چهار عقوبت برای منافقان و مشرکان است. انذار و هشدار، از سان را از تعلقات باطل جدا می کند و جامعه را در برابر خطرات واکسینه می نماید. همان طور که بشارت، انسان را به سوی قله ها می کشاند، انذار، ریشه های وابستگی به زمین و دنیا را قطع می کند.

این سه ویژگی، ارکان یک نظام تربیتی کامل است: ارائه الگو (شاهد)، ایجاد انگیزه (مبشر) و رفع موانع (نذیر). خداوند تمام این ارکان را در وجود رسول خود جمع کرده است تا مسیر هدایت برای همگان هموار باشد.

آیه ۹: شروط تحقق ایمان؛ یاری، بزرگداشت و

تسبیح

آیه: لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۹)

تا به خدا و رسولش ایمان آورید و او را یاری کنید و بزرگش دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح گوید.

شرح: این آیه، هدف از رسالت سه گانه پیامبر را بیان می کند و راه رسیدن به ایمان واقعی را برای ما ترسیم می نماید. صرف ادعای ایمان کافی نیست، بلکه ایمان حقیقی سه ثمره و نشانه عملی دارد:

۱. ایمان به خدا و رسول (لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ): در اینجا قرآن با ظرافتی بی نظیر، ایمان به رسول را بلافاصله و بدون تکرار فعل، به ایمان به خدا عطف می کند. در شرایط بحرانی و بزنگاه های تاریخی مانند صلح حدیبیه، اهمیت «ایمان به رسول» و تبعیت مطلق از او آنقدر بالاست که گویی عین ایمان به خداست. اینجا دیگر جای تحلیل های شخصی- و «اما و اگر» نیست. وقتی ولی خدا تصمیمی گرفت، همه تحلیل ها

باید ذیل تصمیم او قرار گیرد. این اتصال بی واسطه، اوج لزوم تبعیت از رهبری در شرایط فتنه را نشان می دهد.

۲. یاری و بزرگداشت (و تُعَزِّرُوهُ وَتُقِرُّوهُ): «تعزیر» به معنای یاری کردن و «توقیر» به معنای بزرگداشت و احترام است. ضمیر «او» در هر دو کلمه، به خداوند باز می گردد، اما راه یاری کردن و بزرگداشت خدا، از مسیر یاری و بزرگداشت رسول او می گذرد. این یعنی وقتی شما از ولی خدا حمایت می کنید و او را در جامعه بزرگ می دارید، در حقیقت در حال یاری و تعظیم خداوند هستید. «توقیر» به این معناست که باید جایگاه رهبری در جامعه آنچنان رفیع و محترم شمرده شود که امر او بی چون و چرا نافذ باشد. تضعیف رهبری، شوخی کردن با تصمیمات او و زیر سؤال بردن علنی جایگاهش در بزنگاه ها، دقیقاً خلاف «توقیر» است و باعث می شود دشمن در دل جامعه ایمانی طمع کند. مؤمنان وظیفه دارند با بیعت ها، حمایت ها و تبعیت های خود، آنچنان وقار و عظمتی برای رهبر الهی خود ایجاد کنند که دشمن از دیدن این رابطه مستحکم بین امت و امام به هراس بیفتد. ۳. تسبیح دائمی (و تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً): تسبیح صبح و شام، کنایه از تنزیه و اطاعت دائمی خداوند است. یعنی مؤمن باید دائماً در

حال مراقبت باشد تا هیچ امری از او سر نزنند که خلاف رضای الهی و امر رسول او باشد. این ت سبیح، یعنی پاک داندستن خداوند و فرامین رسولش از هرگونه نقص و خطا و تسلیم محض بودن در برابر آن. این همان روح عبودیتی است که باید در تمام شئون زندگی مؤمن جاری باشد.

آیه ۱۰: حقیقت بیعت؛ دست خدا بالای همه دست هاست

آیه: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾

کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت فقط با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست. پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که به عهده‌ی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

شرح: این آیه، اوج تجلی ارتباط امت و امام و قلب تپنده سوره فتح است. حقیقت «بیعت» که در ظاهر یک قرارداد

اجتماعی است، در نگاه قرآن یک حقیقت عمیق توحیدی است.

. بیعت با رسول، بیعت با خداست: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ. بیعت یعنی واگذار کردن تمام قدرت تصرف در وجود خود به ولیّ خدا. یعنی از این پس، اراده من، فکر من، مال من و جان من، در اختیار توست و هر تصرفی بدون اذن تو، غصبی است. وقتی از سانی به این مرتبه از فنای در اراده رسول خدا می رسد، خداوند می فرماید این بیعت با من است. این همان مقام «قرب فرائض» است که بنده به جایی می رسد که چشم و گوش و دست الهی می شود.

. دست خدا بالای دست ها: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. این عبارت هم یک حقیقت معنوی و هم یک جلوه ظاهری دارد. در مقام معنا، یعنی قدرت قاهره الهی بر تمام قدرت ها احاطه دارد و هیچ پیمانی بدون اذن او منعقد نمی شود و هیچ قدرتی توان مقابله با قدرت او را ندارد. در مقام ظاهر نیز، پیامبر (ص) هنگام بیعت، دست خود را بالاتر از دست بیعت کنندگان قرار می دادند تا این حقیقت را تجسم بخشند که این دست، دست خداست

که در حال پیمان بستن با شماست. امروز نیز وقتی مؤمنی دست خود را برای زیارت بر ضریح ولی خدا می‌گذارد یا در راهپیمایی‌ها مشیت خود را به نشانه بیعت گره می‌کند، باید باور کند که دست خدا بالای این دست‌هاست و این بیعت را می‌بیند و یاری می‌کند.

. عواقب پیمان شکنی و وفاداری: فَمَنْ نَكَثَ... وَ مَنْ أَوْفَى.... اینجا سرنوشت ابدی انسان رقم می‌خورد.

. پیمان شکنی (نکث): کسی- که این عهد را می‌شکند، فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، در حقیقت علیه خود اقدام کرده و وجود حقیقی خود را در هم شکسته است. چرا؟ چون حقیقت ما به واسطه ارتباط با خدا تعریف می‌شود (ذُئِوا اللّٰهَ فَأَنْزَلَهُمْ أَنْفُسَهُمْ). کسی- که پیمان با خدا و رسولش را می‌شکند، در واقع ریشه وجودی خود را قطع کرده و به خودش خیانت می‌کند، نه به خدا.

. وفاداری (وفا): اما کسی- که بر این عهد الهی پایمردی کند، خداوند فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا، پاداشی عظیم و بی‌حد و حصر به او خواهد داد. وفای به عهد، روح تمام عبادات و بندگی است. کسی-

که در این پیمان محوری صادق باشد، تمام زندگی اش الهی می شود و به سعادت مطلق دست می یابد.

این بیعت، یک رزمایش دائمی برای مؤمنان است. هر انتخاب ما، هر موضع گیری ما در برابر حوادث، یک تجدید بیعت یا خدای نکرده، یک پیمان شکنی است. ان شاء الله که همواره در صف وفاداران باشیم.

فصل چهارم: تخلف منافقان (مُخَلَّفِينَ) و آزمون آینده آنان (آیات ۱۱ تا ۱۷)

در این فصل، خداوند متعال به سراغ گروهی می رود که در آزمون بزرگ حدیبیه، به دلیل محاسبات غلط و ضعف ایمان، از همراهی با رسول خدا (ص) سرباز زدند. این آیات، ضمن رسوا کردن بهانه های واهی آنان، ریشه های عمیق انحراف فکری شان را آشکار کرده و راهی برای توبه و جبران گذشته پیش پایشان می گذارد. همچنین تکلیف کسانی را که عذر موجه داشته اند، روشن می سازد.

آیه ۱۱: بهانه تراشی متخلفان و رسوایی الهی

آیه: سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١١﴾

به زودی متخلفانِ بادیه نشین (در فکر و فرهنگ) به تو خواهند گفت: «(حفظ) اموال و خانواده هایمان ما را

مشغول داشت، پس برای ما طلب آمرزش کن.» آن‌ها با زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست. بگو: «اگر خدا اراده‌زیانی برای شما کند یا اراده سودی داشته باشد، چه کسی می‌تواند در برابر خدا/ از شما دفاع کند؟ بلکه خداوند به آنچه انجام می‌دهید، کاملاً آگاه است.»

شرح: این آیه، یک پیش‌گویی و افشاگری دقیق است. خداوند پیش از آنکه پیامبر (ص) به مدینه بازگردند و با متخلفان روبرو شوند، سناریوی ملاقات را برای ایشان ترسیم می‌کند. این نشان می‌دهد یک رهبر الهی، باید با نور خدا، از قبل برای مواجهه با شبهات و توجیهات جامع، پاسخی قاطع و بصیرت‌بخش آماده داشته باشد. خداوند به پیامبرش می‌فرماید این متخلفان که از همراهی با تو سرباز زدند - و قرآن با تعبیر تحقیرآمیز «الأعراب» از آن‌ها یاد می‌کند تا نشان دهد تفکرشان بادیه‌نشینی و به دور از تمدن اطاعت از ولی خداست - نزد تو خواهند آمد و بهانه‌ای خواهند تراشید. بهانه آن‌ها این است: «شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا»؛ گرفتاری اموال و خانواده‌ها مانع ما شد. آن‌ها نمی‌گویند ما اشتباه کردیم و گناهکاریم، بلکه برای تخلف خود عذر و بهانه‌ای موجه می‌تراشند و سپس می‌گویند: «فَاَسْتَغْفِرُ لَنَا»، برای ما طلب

آمرزش کن. این طلب آمرزش نیز از سر حيله است؛ يعنى از اينكه از فيض همراهى با شما محروم شديم برايمان استغفار كن، نه از گناه تخلفمان! اما خداوند بلافاصله پرده از نيت واقعى آنها بر مى دارد: «يَقُولُونَ بِأَلِّ سَنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»؛ آنچه بر زبان مى آورند، دروغى بيش نيست و ريشه در قلبشان ندارد. حقيقت آن است كه آنها از ترس جانشان نيامدند، اما براى حفظ آبروى اجتماعى و فرار از پيامدهاى تخلف، به دروغ متوسل مى شوند. اين سنت منافقان است كه براى توجيه يك عمل غلط، به گناه بزرگ ترى چون دروغ و فريب ولى خدا دست مى زنند و همين امر، رسوايى ابدى را برايشان رقم مى زند. سپس خداوند پاسخى دندان شکن و توحيدى به پيامبرش تعليم مى دهد تا به آنها بگويد: «قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا...»؛ شما گمان كرديد با نرفتن، خود را از تقدير الهى حفظ كرده ايد؟ اگر خداوند براى شما زيان يا سودى اراده كرده باشد، چه كسى - مى تواند مانع آن شود؟ شما در مقابل امر خدا، خواستيد از خودتان محافظت كنيد، غافل از اينكه تمام وجودتان ملك خداست و هر تصرفى در آن بايد به اذن او باشد. شما ترسيديد كه در اين سفر كشته شويد، اما اگر تقدير شما مرگ بود، در خانه هايتان نيز شما را درمى يافت. اين پاسخ، بنيان فكرى شرك آلود آنها را

که بر محاسبات مادی و بدون حضور خدا استوار است، در هم می شکند. در پایان، خداوند با عبارت «بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» تیر خلاص را می زند. «خبیر» یعنی آگاه به ظرایف و لایه های پنهان. یعنی گمان نکنید می توانید با یک بهانه ظاهری خدا را فریب دهید؛ او از عمق نیت شما که همان ترس و بی اعتقادی بود، آگاه است و هیچ توجیهی نزد او پذیرفته نیست.

آیه ۱۲: ریشه تخلف؛ گمان بد به خدا و هلاکت قطعی

آیه: بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيَّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾

بلکه شما گمان کردید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده های خود باز نخواهند گشت، و این (گمان باطل) در دل هایتان آراسته شد و گمان بدی بردید و شما قومی هلاک شده و تباه بودید.

شرح: این آیه، به شکلی عمیق تر و صریح تر، ریشه ی اصلی تخلف آن ها را که در آیه قبل به صورت سربسته بیان شد،

آشکار می کند. مشکل اصلی این گروه، یک تحلیل نظامی یا سیاسی اشتباه نبود؛ بلکه یک بیماری عمیق اعتقادی بود. خداوند می فرماید دلیل واقعی تخلف شما این بود: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ...»؛ شما در دستگاه محاسباتی بدونِ خدای خود، به این «گمان» و یقین باطل رسیده بودید که این سفر، سفری بی بازگشت است و پیامبر و مؤمنان همگی در این راه هلاک خواهند شد. شما به وعده الهی که از زبان پیامبرش جاری شده بود، هیچ ایمانی نداشتید. این همان «ظَنَّ السَّوْءِ» یا گمان بد به خداست که در آیات ابتدایی سوره به عنوان ریشه مشترک نفاق و شرک معرفی شد. این گمان بد، صرفاً یک فکر گذرا نبود، بلکه شیطان آن را در دل هایشان آراسته بود: «وَزَيَّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ». شیطان، این تحلیل بزدلانه و مادی را در لباس عقلانیت و دوراندیشی - به آن ها عرضه کرد تا بزدلی خود را «احتیاط» و بی اعتقادی خود را «واقع بینی» بنامند. وقتی یک فکر باطل در قلب انسان «تزیین» می شود، چنان در وجودش رسوخ می کند که هرگونه نصیحت و استدلال را پس می زند و بر جهل خود پافشاری می کند. این رسوخ گمان باطل در قلب، آن ها را به نقطه ی بی بازگشتی رساند. نتیجه این فرآیند چه بود؟ «وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا». شما قومی «بور» یعنی تباه، فاسد،

بی‌ثمر و هلاک شده بودید. واژه «بور» به زمین بایری گفته می‌شود که هیچ قابلیت کشت و ثمری ندارد. این تعبیر نشان می‌دهد که این گمان بد، ریشه حیات معنوی آن‌ها را خشکانده و آن‌ها را به موجوداتی بی‌خاصیت و هلاک شده تبدیل کرده بود، حتی پیش از آنکه عذاب ظاهری بر آن‌ها نازل شود. این یک هشدار بزرگ برای تمام نسل‌هاست: هرگاه در تحلیل حوادث اجتماعی و سیاسی، خدا و سنت‌های او را از محاسبات خود حذف کنیم و صرفاً بر اساس معادلات مادی و ظاهری قضاوت کنیم، در خطر افتادن در ورطه «ظن السوء» و هلاکت معنوی (قوماً بورا) قرار گرفته‌ایم.

آیه ۱۳: فرجام نهایی؛ پیوند نفاق با کفر و آتش

سوزان

آیه: وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾

و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورد، (بداند که) ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم.

شرح: این آیه کوتاه اما تکان‌دهنده، حکم نهایی و قاطع خداوند را در مورد این گروه صادر می‌کند. خداوند دیگر آن‌ها

را با عنوان «مخلفین» یا «منافقین» خطاب نمی‌کند، بلکه م سئله را به ریشه‌ای‌ترین بُعد آن، یعنی «ایمان»، ارجاع می‌دهد. این آیه نشان می‌دهد که تخلف آن‌ها از یک دستور نظامی، صرفاً یک گناه عملی نبود، بلکه ریشه در عدم ایمان واقعی به خدا و رسولش داشت. ترس، محاسبات مادی و گمان بد به خدا، همگی از نتایج و شاخه‌های درختی هستند که ریشه‌اش، بی‌ایمانی است. این یک سنت است که نفاق، اگر با توبه و بازگشت جبران نشود، به تدریج انسان را به مرز کفر و انکار مطلق می‌کشاند. تخلف از یک فرمان جزئی، وقتی با توجیه و اصرار بر گناه همراه شود، قلب را چنان تاریک می‌کند که در نهایت، اصل نبوت و توحید را انکار می‌کند. خداوند با این آیه، ماهیت حقیقی این افراد را برملا می‌سازد و به آن‌ها می‌فهماند که مشکل شما، یک تخلف ساده نیست؛ مشکل شما، کفر پنهانی است که در این آزمون بزرگ، خود را آشکار ساخت. عقوبت این بی‌ایمانی نیز به صراحت اعلام می‌شود: «فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا». عبارت «أَعْتَدْنَا» به معنای «آماده کرده‌ایم»، نشان از قطعیت و حتمی بودن این عذاب دارد. این عذاب از قبل برای چنین جریانی مهیا شده است. واژه «سعیر» نیز به معنای آتشی-برافروخته و شعله‌ور است که شدت حرارت و سوزندگی آن را می‌رساند. این

آیه یک هشدار بزرگ است که تخلف از امر ولیّ خدا در بزنگاه‌های حاسّ، می‌تواند از سان را از دایره ایمان خارج کرده و در زمره کافرانی قرار دهد که جایگاهشان آتش شعله‌ور جهنم است. این آیه نشان می‌دهد که مرز میان نفاق و کفر بسیار باریک است و یک لغزش بزرگ و عدم جبران آن، می‌تواند از سان را از این مرز عبور دهد و به هلاکت ابدی بکشاند.

آیه ۱۴: مالکیت مطلق خدا و غفران و عذاب او

آیه: وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٤﴾

و حاکمیت و مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست؛ هر که را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.

شرح: پس از آنکه خداوند با لحنی قاطع، عاقبت کافران را آتش سوزان معرفی کرد، در این آیه باب رحمت و امید را به طور کامل نمی‌بندد و راه بازگشت را برای کسانی که واقعاً پشیمان شوند، باز می‌گذارد. این آیه، اساس رابطه عبد و مولا را بر دو پایه «مالکیت مطلق خداوند» و «اختیار او در بخشش و عذاب» بنا می‌کند. عبارت «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

یک اصل بنیادین توحیدی است. یعنی تمام هستی، ملک طلق خداوند است و او هرگونه که بخواهد در ملک خود تصرف می‌کند. این مالکیت، مبنای حق او برای بخشش و عذاب است. «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ». این مشیت و خواست الهی، یک خواست بی حکمت و بی ضابطه نیست. مشیت خدا بر اساس حکمت و عدل او جاری می‌شود. او کسانی را می‌آمرزد که با توبه، پشیمانی و جبران، خود را در معرض مغفرت او قرار داده‌اند و کسانی را عذاب می‌کند که با اصرار بر گناه و کفر، خود را مستحق عذاب کرده‌اند. این آیه به آن متخلفان می‌فهماند که راه به طور کامل بسته نیست. اگرچه عمل شما را تا مرز کفر پیش برده، اما مالکیت از آن خداست و او می‌تواند در ملک خود تصرف کرده و شما را در صورت توبه واقعی ببخاید. نکته بسیار لطیف و امیدبخش، پایان آیه است. آیه با هر دو وجه غفران و عذاب آغاز شد، اما با دو صفت رحمت پایان می‌یابد: «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». خداوند می‌تواند بگوید «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا وَشَدِيدَ الْعِقَابِ»، اما تنها بر جنبه رحمت خود تأکید می‌کند. این نشان می‌دهد که در دستگاه الهی، اصل بر رحمت و مغفرت است و عذاب، امری استثنایی و برای کسانی است که خود را به کلی از دایره رحمت او خارج کرده‌اند. این پایان‌بندی، یک

دعوت نامه محبت آمیز به توبه است و به گناهکاران این امید را می دهد که اگر بازگردند، با خدای آمرزنده و مهربان روبرو خواهند شد، نه صرفاً یک قاضی سخت گیر. این آیه، توازن میان خوف و رجا را به زیبایی برقرار می کند؛ از یک سو با بیان عذاب، خوف را در دل گناهکار می اندازد و از سوی دیگر با تأکید بر غفران و رحمت، امید به بازگشت را در او زنده نگه می دارد.

آیه ۱۵: طمع ورزی متخلفان برای غنائم خیر

آیه: سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت کنید، متخلفان خواهند گفت: «بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم.» آن ها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند. بگو: «شما هرگز نباید به دنبال ما بیایید؛ این گونه خداوند از پیش گفته است.» پس به زودی خواهند گفت: «بلکه شما به ما حسادت می ورزید.» (نه،) بلکه آن ها جز اندکی نمی فهمند.

شرح: این آیه، پرده از مرحله‌ی دیگری از نفاق و دنیاطلبی متخلفان برمی‌دارد. پس از آنکه در آزمون سخت حدیبیه غایب بودند، اکنون که خبر از یک پیروزی آسان و پرغنیمت (جنگ خیبر) به گوش‌شان می‌رسد، طمع‌شان برانگیخته می‌شود. خداوند بار دیگر، پیش از وقوع ماجرا، نیت و کلام آن‌ها را برای پیامبرش فاش می‌کند. قرآن، حرکت به سوی خیبر را نه با عنوان جهاد، بلکه با تعبیر «إِلَى مَغَانِمٍ لِّتَأْخُذُواَهَا» (به سوی غنائمی برای گرفتن) یاد می‌کند تا نشان دهد این پیروزی برای مؤمنان حاضر در حدیبیه، آنچنان قطعی و آسان است که گوی صرفاً برای جمع‌آوری غنیمت می‌روند. همین نگاه، طمع متخلفان را دوچندان می‌کند و می‌گویند: «ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ» (بگذارید ما هم بیاییم). اما خداوند این درخواست را تلاش برای تغییر کلام الله می‌داند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ». زیرا حکم الهی این بود که غنائم خیبر، پاداش اختصاصی حاضران در حدیبیه است و این محرومیت، اولین عقوبت دنیوی برای متخلفان بود. آن‌ها با این درخواست، می‌خواستند حکم و سنت الهی را تغییر دهند. پاسخ الهی قاطع است: «قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ». این یک قانون تربیتی مهم است: کسی که در سختی‌ها غایب است، نباید در ترقی سیم راحتی‌ها و غنائم، در

صف اول حاضر باشد. وقتی متخلفان با پاسخ منفی و قاطع پیامبر مواجه می شوند، به حرب و تهمت متوسل می شوند: «فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا»؛ شما به ما حسادت می کنید و نمی خواهید ما هم از این غنائم بهره مند شویم! این یک روش دائمی برای منافقان و دنیاطلبان است که وقتی با منطق و حکم الهی روبرو می شوند و راهی برای پیشبرد اهداف خود نمی یابند، طرف مقابل را به انگیزه های شخصی و نفسانی مانند حسادت متهم می کنند تا افکار عمومی را فریب دهند. اما قرآن ریشه این تهمت را در جهل عمیق آنها می داند: «بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا». فهم آنها اندک است. آنها در محاسبات دنیوی و منافع مادی شاید «مجتهد» باشند، اما از فهم سنت های الهی، حکمت مجازات و پاداش، و درک مصالح بلندمدت جامعه ایمانی عاجزند. فهم آنها تنها به پوسته ی دنیا محدود شده و از درک حقیقت عمیق وقایع، محروم مانده اند.

آیه ۱۶: آزمون توبه؛ دعوت به نبردی سخت

آیه: قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا

حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
(۱۶)

به متخلفان بادیه نشین بگو: «به زودی به سوی قومی نیرومند و جنگجو دعوت خواهید شد که با آن ها پیکار کنید یا اسلام بیاورند. پس اگر اطاعت کنید، خداوند پاداشی نیکو به شما خواهد داد؛ و اگر روی برگردانید، همان گونه که پیش از این روی برگردانید، شما را به عذابی دردناک مجازات خواهد کرد.»

شرح: پس از محروم کردن متخلفان از غنائم خیبر، خداوند راه توبه و جبران را به روی آن ها نمی بندد، اما این توبه، یک آزمون عملی و دشوار است. قانون الهی این است که توبه باید متناسب با گناه باشد. از آنجا که آن ها از یک موقعیت سخت (حدیبیه) فرار کرده بودند، باید صداقت خود را در یک موقعیت سخت دیگر اثبات کنند، نه در یک پیروزی آسان. خداوند به پیامبرش دستور می دهد که به آن ها بگو: «سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ»؛ شما به زودی برای نبرد با قومی نیرومند و جنگجو (اشاره به قبایل هوازن و ثقیف در جنگ حنین) فراخوانده خواهید شد. قرآن، دشمن آینده را قدرتمند توصیف می کند تا هم اهمیت این آزمون را نشان

دهد و هم مؤمنان را برای یک نبرد واقعی آماده سازد. در این نبرد، دو راه بیشتر وجود ندارد: «تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ»؛ یا با آن‌ها می‌جنگید (تا پیروز شوید) یا آن‌ها اسلام می‌آورند. برخلاف جنگ با اهل کتاب که گزینه پرداخت جزیه نیز وجود داشت، در برابر این مشرکان، تنها دو گزینه جنگ یا اسلام مطرح است که این خود، بر سختی و جدیت این نبرد می‌افزاید. اکنون خداوند دو سرانجام را برای آن‌ها ترسیم می‌کند: ۱. اطاعت: «فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا». اگر این بار اطاعت کنید و در این میدان سخت، پایداری نشان دهید، خداوند پاداشی نیکو به شما می‌دهد. این «اجر حَسَن» هم شامل غنائم دنیوی آن جنگ می‌شود و هم مهم‌تر از آن، پاک شدن لکه ننگ «تخلف» از پیشانی آن‌ها و بازگشت آبرو و جایگاه اجتماعی شان در میان مؤمنان است. ۲. نافرمانی: «وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا». اما اگر این بار نیز مانند گذشته، پشت کنید و فرار را بر قرار ترجیح دهید، این تکرار گناه، نشانه‌ی ملکه شدن نفاق در وجود شماست و دیگر فرصتی برای جبران نخواهد بود و خداوند شما را به عذابی دردناک، هم در دنیا (با رسوایی و محدودیت‌های اجتماعی) و هم در آخرت، مجازات خواهد کرد. این آیه، یک اصل تربیتی و اجتماعی مهم را پایه‌ریزی

می‌کند: توبه از خطاهای بزرگ اجتماعی، نیازمند جبران عملی درمیدانی هم‌تراز با آن خطاست.

آیه ۱۷: معافیت صاحبان عذر و قاعده کلی اطاعت

آیه: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمُرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِيماً ﴿١٧﴾

بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در جهاد شرکت نکنند)؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، او را به باغ‌هایی وارد می‌کند که نه‌رها از زیر (درختانش) جاری است؛ و هر کس سرپیچی کند، او را به عذاب دردناک مجازات خواهد کرد.

شرح: پس از آنکه خداوند با شدت و حدّت، حکم متخلفان بی‌عذر را بیان کرد، اکنون برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و برای نشان دادن عدالت و رحمت دین اسلام، تکلیف‌کسانی را که عذر موجه داشته‌اند، روشن می‌سازد. وقتی متخلفان مورد عتاب قرار گرفتند، مؤمنانی که به دلیل نابینایی، معلولیت جسمی (لنگ بودن) یا بیماری‌های

شدید، توانایی شرکت در جهاد را نداشتند، نگران وضعیت خود شدند. این آیه نازل شد تا به آن‌ها اطمینان دهد که تکلیف الهی، فراتر از توان انسان نیست. «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمُرِيضِ حَرْجٌ». «حَرْج» به معنای تنگی، سختی و گناه است. خداوند از این سه گروه که نماینده‌ی تمام معذورین هستند، تکلیف جهاد را برداشته است. البته این معافیت مشروط به این است که آن‌ها در قلب خود، نیت خیرخواهانه برای اسلام و مسلمین داشته باشند (إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ). اگر آن‌ها با نیت صادقانه، آرزوی حضور در جبهه را داشته باشند و در پشت جبهه به هر شکلی که می‌توانند (حمایت مالی، دعای خیر، تشویق دیگران) به جبهه حق کمک کنند، در پاداش مجاهدان شریک خواهند بود. این اصل، امروزه نیز کاربرد دارد. در جنگ نرم و جنگ‌های ترکیبی، حتی کسانی که معلولیت جسمی دارند، می‌توانند با توانایی‌های فکری و علمی خود، در میدان جهاد تبیین و مقابله با دشمن، نقشی - مؤثر ایفا کنند و از این تکلیف معاف نیستند. در پایان، آیه یک قاعده کلی و فراگیر را بیان می‌کند که بر تمام انسان‌ها، چه معذور و چه غیرمعذور، حاکم است:

• وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...: هر کس در محدوده توانایی خود، از خدا و رسولش اطاعت کند، پاداشش بهشت جاودان است.

• وَ مَنْ يَتَوَلَّ...: و هر کس با وجود توانایی، سرپیچی کرده و پشت کند، کیفرش عذاب دردناک الهی است. این قاعده، عدالت مطلق الهی را به تصویر می کشد که هر کس را متناسب با ظرفیت و توانایی اش مکلف می سازد و بر اساس اطاعت یا سرپیچی در همان محدوده، پاداش یا کیفر می دهد.

فصل پنجم: بیعت رضوان، وعده‌های فتح و سنت‌های الهی (آیات ۱۸ تا ۲۴)

در این فصل، قرآن کریم به قلب ماجرای حدیبیه بازمی‌گردد و از یکی از عظیم‌ترین وقایع تاریخ اسلام، یعنی «بیعت رضوان» یا «بیعت تحت الشجره» پرده برمی‌دارد. این آیات نشان می‌دهند که چگونه یک عمل خالصانه و بهنگام از سوی مؤمنان، رضایت مطلق الهی را به دنبال می‌آورد و منشأ برکات و پیروزی‌های مادی و معنوی بی‌شماری، هم در آینده نزدیک و هم در بلندمدت، برای جامعه ایمانی می‌شود.

آیات ۱۸ و ۱۹: بیعت رضوان و چهارپاداش الهی

آیات: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾

همانا خداوند از مؤمنان - هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون

دل‌هایشان (از صدق و ایمان) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و فتح نزدیکی به عنوان پاداش به آنان بخشید. و (همچنین) غنیمت‌های فراوانی که آن را برخواهند گرفت؛ و خداوند همواره شک‌ست‌ناپذیر و حکیم است.

شرح: این آیات، تابلویی درخشان از یک معامله عاشقانه میان خدا و بندگان مؤمنش را به تصویر می‌کشد. تصور کنید شرایط را: مسلمانان دور از خانه، در سرزمین دشمن و در اوج تنش، با شایعه کشته شدن سفیر پیامبر (ص) روبرو می‌شوند. اینجا نقطه فروپاشی یا اوج‌گیری است. در چنین لحظه حساسی، پیامبر (ص) دعوت به بیعت مجدد می‌کنند؛ بیعت بر سر وفاداری تا پای جان و فرار نکردن از میدان. اینجا است که مؤمنان واقعی از مدعیان جدا می‌شوند. خداوند با تأکید فراوان (لَقَدْ) اعلام می‌کند که از این مؤمنان «راضی» شده است. رضایت الهی، یک حالت انفعالی و احساسی نیست، بلکه یک صفت فعل و به معنای اعطای پاداش و گشودن درهای رحمت است. این رضایت، نتیجه‌ی رضایت مؤمنان به قضا و قدر الهی بود. آن‌ها با وجود تمام سختی‌ها، از خدا شاکي نشدند و به امر ولی خود با جان و دل

گردن نهادند. خداوند این رضایت را به چهارپاداش بزرگ و فوری گره می‌زند: ۱. رضایت الهی (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ...): بزرگ‌ترین پاداش که ریشه بقیه پاداش‌هاست. خداوند می‌فرماید من از آن‌ها راضی شدم، چون فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ؛ من از صدق و اخلاص قلبی آن‌ها آگاه بودم. این بیعت، یک حرکت ظاهری و از سر اجبار نبود، بلکه از عمق جان‌شان برمی‌خاست. ۲. نزول سکینه (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ): به محض آنکه اخلاص قلبی آن‌ها ثابت شد، خداوند آن اضطراب و دلهره را از دل‌شان برداشت و آرامشی- الهی و قدرتمند بر وجودشان حاکم کرد. این آرامش، بزرگ‌ترین سرمایه برای مقابله با جنگ روانی دشمن بود. ۳. فتح قریب (وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا): خداوند به آن‌ها پاداش یک «فتح نزدیک» را داد که مصداق بارز آن، فتح قلعه‌های خیبر بود. این پیروزی، اولین ثمره شیرین آن بیعت تلخ و دشوار بود. ۴. غنائم بسیار (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا): دین اسلام، درعین توجه به معنویت، نیازهای مادی مؤمنان را نادیده نمی‌گیرد. آن بیعت خالصانه، نه تنها پاداش اخروی، که گشایش اقتصادی و غنائم فراوان دنیوی را نیز برایشان به ارمغان آورد. ذکر «تحت الشجرة» (زیر درخت) نیز نکته‌ای لطیف است. قرآن معمولاً در بیان وقایع بزرگ، به جزئیات مکانی

نمی‌پردازد، اما در اینجا این جزئی را ذکر می‌کند تا این واقعه‌ی عظیم، در ذهن تاریخ، یک تابلوی زنده، ماندگار و قابل تصور باشد. امروز نیز، به تعبیر مقام معظم رهبری، هر تجدید بیعت با آرمان‌های انقلاب و امام، هر حضور در راهپیمایی‌ها در لحظات حساس، همان بیعت تحت الشجره است و همان آثار، یعنی رضایت الهی، نزول سکینه و فتوحات آینده را به دنبال خواهد داشت.

آیه ۲۰: وعده غنائم بسیار و هدایت الهی

آیه: وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

خداوند غنیمت‌های فراوانی به شما وعده داده که آن‌ها را به دست می‌آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند.

شرح: این آیه، وعده‌های الهی را که در آیه قبل به آن اشاره شد، به سطر و تفصیل می‌دهد. وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً: این یک وعده کلی و بلندمدت است. آن بیعت خالصانه، نه تنها غنائم خیر، بلکه تمام فتوحات و گشایش‌های آینده اسلام را

تضمین کرد. اما برای آنکه مؤمنان طعم شیرین این وعده را زودتر بچشند و ایمانشان تقویت شود، **فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ**؛ خداوند این یکی (غنیمت خیبر) را برای شما پیش انداخت. استفاده از فعل ماضی «عَجَّلَ»، نشان از قطعیت این پیروزی دارد؛ گویی حتی پیش از حرکت به سوی خیبر، این غنیمت به دست آمده و تمام شده است. اما لطف خدا به اینجا ختم نمی شود. یک رهبر الهی وقتی نیروهایش را به مأموریت می فرستد، نگران پشت جبهه و خانواده ها نیز هست. قبایل اطراف مدینه طمع کرده بودند که از غیبت لشکر اسلام استفاده کرده و به شهر حمله کنند. اینجا خداوند تدبیر خود را آشکار می کند: **وَكَفَّ أَيْدِي النَّاسِ عَنْكُمْ**؛ و دست دشمنان را از (تعرض به) شما کوتاه کرد. یعنی شما با خیال راحت در جبهه بجنگید، من خودم حافظ امنیت شهر و خانواده های شما هستم. این یک درس بزرگ برای همیشه است: وقتی مؤمنان به تکلیف الهی خود عمل می کنند، خداوند تهدیدهایی را که حتی از چشم آنها پنهان است، خود دفع می کند. این مجموعه وقایع (پیروزی سریع، غنائم بسیار و امنیت پشت جبهه) چه نتیجه ای دارد؟ **وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ**؛ تا نشانه ای باشد برای مؤمنان و باورشان به وعده های الهی را محکم تر کند. و در نهایت، بالاترین غایت

این است: وَيَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. تمام این پیروزی‌های مادی و نظامی، مقدمه‌ای است برای آنکه جامعه ایمانی در مسیر مستقیم هدایت، ثابت قدم تر و راسخ تر شود.

آیه ۲۱: بشارت به فتی دیگر در احاطه قدرت الهی

آیه: وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

و (همچنین غنیمت‌های) دیگری (را نیز به شما وعده داده) که شما بر آن قادر نبودید، ولی خداوند بر آن احاطه دارد؛ و خدا همواره بر هر چیزی تواناست.

شرح: افق دید الهی، بسیار فراتر از نگاه مؤمنان است. پس از وعده پیروزی نزدیک در خیبر، خداوند به فتح دیگری بشارت می‌دهد که از توان محاسباتی و نظامی مؤمنان در آن روز خارج بود. وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا؛ و (وعده) دیگری که شما بر آن قدرت نداشتید. این آیه، صداقت و واقع‌بینی قرآن را نشان می‌دهد. خداوند توانایی‌های مؤمنان را بزرگنمایی نمی‌کند و به صراحت می‌گوید این پیروزی (که می‌تواند اشاره به جنگ حنین، فتح مکه، یا حتی فتوحات ایران و روم باشد) در

محاسبات عادی شما نمی‌گنجید. اما کلید حل معما اینجاست: **قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا**. درست است که این هدف از دسترس شما دور بود، اما در حیطة قدرت و احاطه کامل خداوند قرار داشت. این نگاه، دستگاه محاسباتی مؤمن را از تکیه صرف بر اسباب مادی، به اتکا بر قدرت مطلق الهی تغییر می‌دهد. این همان منطقی است که امروز در جبهه مقاومت حاکم است. در محاسبات عادی، شاید موازنه قدرت به نفع دشمن باشد، اما چون مؤمنان می‌دانند که خدا بر صحنه احاطه دارد و **لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، با اطمینان قدم در راه می‌گذارند و پیروزی‌هایی را رقم می‌زنند که در معادلات جهانی نمی‌گنجد. پایان آیه نیز مهر تأییدی بر این باور است: **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا**. این باور به قدرت مطلق الهی، ریشه سکینه در دل مؤمن و منشأ رعب در دل کافر است.

آیات ۲۲ و ۲۳: سنت تخلف‌ناپذیر الهی؛ شکست

کفار و پیروزی مؤمنان

آیات: **وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْوَارُ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)**

و اگر کافران (در حدیبیه) با شما می جنگیدند، قطعاً پشت کرده و فرار می کردند؛ سپس هیچ سرپرست و یآوری برای خود نمی یافتند. این سنت الهی است که از پیش همواره جاری بوده؛ و هرگز برای سنت الهی تغییری نخواهی یافت.

شرح: این آیات، یک حقیقت مهم را برای مؤمنان آشکار می کند تا مبادا صلح حدیبیه را نشانه ضعف خود بدانند. خداوند یک سناریوی فرضی را مطرح می کند: وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...؛ اگر کار به جنگ می کشید، نتیجه قطعی آن، فرار و شکست دشمن بود. آن ها پس از فرار، هیچ پشتیبان و یآوری (وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا) نمی یافتند. این بیان، به مؤمنان قوت قلب می دهد که صلح، نه از سر ناچاری، بلکه از روی حکمت و تدبیر الهی بوده است و اگر بنا بر جنگ بود، پیروزی از آن شما بود. سپس قرآن این قاعده را به یک «سنت الهی» تخلف ناپذیر ارتقا می دهد. سنت های الهی، قوانین قطعی و حاکم بر تاریخ و جوامع هستند؛ همانند قوانین فیزیک در عالم طبیعت. همان طور که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (اگر شکر کنید، زیاد می کنم) یک سنت است، پیروزی جبهه حق متحد و مطیع رهبری الهی نیز یک سنت قطعی است: سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ. این قانون جدیدی نیست و از ابتدای

تاریخ حاکم بوده است. و مهم تر آنکه، این قوانین هرگز تغییر یا تبدیل نمی پذیرند: وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا. این باور به سنت های الهی، به از سان مؤمن، یک نگاه کلان و اطمینان بخش به آینده می دهد و او را از تلاطم حوادث روزمره رها می سازد. او می داند که اگر به شروط الهی عمل کند، نتیجه قطعی و تضمین شده است، همان طور که امروز، به برکت استقامت، سنت های الهی در پیروزی جبهه مقاومت در حال تحقق است.

آیه ۲۴: تدبیر الهی در حدیبیه؛ حفظ دست ها از خونریزی

آیه: وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٢٤﴾
و او کسی است که دست آن ها را از شما و دست شما را از آن ها، در دل مکه، بازداشت؛ پس از آنکه شما را بر آنان پیروز گردانید؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید همواره بیناست.

شرح: این آیه، به زیبایی، مدیریت الهی در صحنه حدیبیه را تبیین می کند. اگر جنگی رخ نداد، نه به خاطر ضعف شما بود و نه به خاطر خویشتن داری آن ها. بلکه این تدبیر مستقیم

خداوند بود: وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ. خداوند هم دست آن ها را از تعرض به شما بازداشت و هم دست شما را از حمله به آن ها کوتاه کرد. این اتفاق کجا افتاد؟ بِبَطْنِ مَكَّةَ؛ در دل سرزمین دشمن و در اوج حساسیت. این مدیریت الهی، پس از یک پیروزی اولیه صورت گرفت: مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ. این «ظفر» و پیروزی، یک پیروزی نظامی نبود، بلکه پیروزی راهبردی بود. مؤمنان با پیشروی تا آستانه مکه، با نشان دادن اتحاد و روحیه شهادت طلبی در بیعت رضوان و با به دست گرفتن ابتکار عمل، دشمن را به جایی رساندند که خود پیشنهاد صلح داد. این خود بزرگ ترین پیروزی بود. پس از این پیروزی، خداوند برای جلوگیری از خونریزی که می توانست حرمت کعبه را خدشه دار کند و راه را برای ایمان آوردن مشرکین در آینده ببندد، طرفین را از جنگ بازداشت. پایان آیه نیز تأکیدی بر این مدیریت دقیق است: وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. خداوند به تمام اعمال و نیات شما بینا بود و بر اساس همان علم و بصیرت، بهترین مسیر را که همان صلح عزتمندانه بود، برای شما رقم زد.

فصل ششم: حکمت صلح، تقابل حمیت جاهلی و سکینه الهی، و وعده غلبه نهایی (آیات ۲۵ تا ۲۸)

در این فصل پایانی، قرآن کریم به تحلیل عمیق‌تر حکمت‌های پنهان در صلح حدیبیه می‌پردازد. خداوند آشکار می‌سازد که چرا با وجود قدرت و حقانیت مسلمانان، مانع از وقوع جنگ در مکه شد. این آیات، تقابل زیبای میان «حمیت جاهلی» کفار و «سکینه الهی» مؤمنان را به تصویر می‌کشند و در نهایت، بایکی از بزرگ‌ترین بشارت‌های قرآن، یعنی وعده غلبه نهایی و جهانی دین حق، سوره را به اوج خود می‌رسانند.

آیه ۲۵: حکمت منع جنگ؛ حفظ جان مؤمنان مستضعف

آیه: هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلُّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطُبُّوهُمْ فَنُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ

لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

آنها که سانی هستند که کفر ورزیدند و شما را از (ورود به) مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند قربانی‌های شما که در محل خود متوقف شده بود، به جایگاهش (قربانگاه) برسد. و اگر مردان و زنان باایمانی درمکه نبودند که شما آنها را نمی‌شناختید و ممکن بود ناآگاهانه آنها را پایمال کنید و از این راه، عیب و ننگی ناخواسته به شما برسد (، مانع جنگ نمی‌شدیم). (این تأخیر برای آن بود) تا خدا هر که را بخواهد در رحمت خویش وارد سازد. اگر (مؤمنان و کافران) از یکدیگر جدا می‌شدند، قطعاً کافران را به عذاب دردناک مجازات می‌کردیم.

شرح: این آیه، پرده از یک حکمت عمیق و یک تدبیر الهی بی‌نظیر برمی‌دارد. خداوند ابتدا جرم بزرگ مشرکان را یادآوری می‌کند: کفر ورزیدند، شما را از مسجد الحرام بازداشتند و حتی مانع رسیدن قربانی‌ها به محلشان شدند. ممانعت از قربانی در فرهنگ آن زمان، یک عمل بسیار زشت و خلاف تمام سنت‌های مورد احترامشان بود. پیامبر (ص) با هوشمندی، همین نماد مورد احترام را به یک ابزار قدرتمند رسانه‌ای در

«جهاد تبیین» تبدیل کردند. ایشان با به نمایش گذاشتن شترهای قربانی، حقانیت حرکت صلح‌آمیز خود و ظلم طرف مقابل را برای نمایندگان قریش و افکار عمومی آن زمان آشکار ساختند. اما سوال اصلی اینجاست: با وجود این ظلم آشکار و با اینکه سنت الهی بر پیروزی مؤمنان است (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْوَارَ)، چرا خداوند مانع جنگ شد؟ پاسخ در عبارت وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ نهفته است. در دل مکه، مردان و زنانی بودند که ایمان آورده بودند اما ایمان خود را به دلیل شرایط سخت، پنهان می‌کردند. شما آن‌ها را نمی‌شناختید. اگر جنگی درمی‌گرفت، ممکن بود ناخواسته این عزیزان را پایمال کنید (أَنْ تَطْئُوهُمْ) و از این راه، یک مَعَرَّةٌ یعنی عیب و ننگ ناخواسته دامنگیر شما شود که به دست خودتان، برادران و خواهران دینی‌تان را کشته‌اید. این، اوج ارزش‌گذاری خداوند به جان یک مؤمن است. خداوند برای حفظ جان این مؤمنان مستضعف، یک پیروزی نظامی را به تأخیر انداخت. این صلح، در واقع فرصتی بود تا باب رحمت الهی بازتر شود (لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ) و افراد بیشتری به اسلام بگروند. سپس قرآن یک قاعده کلان و سرنوشت‌ساز را بیان می‌کند: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا.... «تَزَيَّلُوا» به معنای جدایی و تمایز کامل است.

این همان «سنت محوضت» یا خالص سازی است. خداوند می فرماید اگر صف مؤمنان و کافران کاملاً از هم جدا بود، ما بی درنگ کافران را عذاب می کردیم. این همان حکمتی است که در سکوت ۲۵ ساله امیرالمؤمنین (ع) نیز جاری بود. همانطور که در روایت از امام صادق (ع) آمده، علت صبر حضرت، وجود «ودایع مؤمنون» یعنی مؤمنانی بود که قرار بود در آینده از صلب آن پدران کافریا منافق به دنیا بیایند. ولی خدا هیچ استعدادی را ضایع نمی کند و برای به فعلیت رسیدن یک مؤمن در آینده، امروز صبر می کند. این یک درس بزرگ برای ماست: گاهی باید برای حفظ نیروهای خودی و برای فراهم شدن زمینه هدایت دیگران، یک نرمش قهرمانانه از خود نشان داد و عجلانه تصمیم نگرفت.

آیه ۲۶: تقابل حمیت جاهلی و سکینه الهی

آیه: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٢٦﴾

آن هنگام که کافران در دل های خود، تعصب و نخوت جاهلیت را قرار دادند، پس خداوند آرامش خود را بر پیامبرش

و بر مؤمنان نازل فرمود و آنها را به کلمه تقوا پایبند ساخت، و آنان از هر کس به آن سزاوارتر و اهل آن بودند؛ و خداوند به هر چیزی دانا است.

شرح: این آیه، ریشه روانی و درونی دو جبهه را به زیبایی تحلیل می‌کند. منشأ عمل کافران چه بود؟ الْحَمِيَّةُ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ. «حمیت» به معنای غیرت و تعصب است. غیرت اگر در راه حق باشد، ممدوح است؛ اما اگر ریشه در جهل، تکبر و ارزش‌های باطل قومی و قبیله‌ای داشته باشد، «حمیت جاهلی» می‌شود. آن‌ها نه از روی منطق، که از روی تکبر و تعصب کورکورانه، مانع ورود مسلمانان شدند. همانطور که استاد عابدینی به زیبایی با مثال زبیر در جنگ جمل توضیح دادند، حمیت جاهلی می‌تواند انسان را حتی پس از شناخت حق، درم سیر باطل نگه دارد. زبیر یقین کرد که بر باطل است، اما از ترس اینکه به او برچسب «ترسو» بزنند، حمیت جاهلی‌اش بر ایمانش غلبه کرد و در جنگ ماند. این تعصب کور، از درون خودشان و از کفرشان می‌جوشید (جَعَلَ... فِي قُلُوبِهِمْ). اما پاسخ خداوند به این جوشش جاهلانه چه بود؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ. در مقابل آن حرارت کاذب، خداوند از آسمان، آرامش و وقار نازل کرد. این

سکینه الهی به مؤمنان قدرت داد تا بر احساسات خود غلبه کنند، هیجانی نشوند و تصمیمی از روی خشم و تعصب نگیرند، بلکه با بصیرت و طمأنینه، تابع امر رسول خدا باشند. نتیجه این آرامش چه بود؟ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى. «کلمه تقوا» که همان روح ایمان و توحید است، بر وجودشان «الزام» شد، یعنی به یک صفت پایدار و ملکه جدانشدنی در وجودشان تبدیل گشت. این بزرگ‌ترین دستاورد آن بیعت بود. آن بیعت مخلصانه، ایمان م‌ستودع (امانتی) را به ایمان م‌ستقر (پایدار) تبدیل کرد. و خداوند شهادت می‌دهد که وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا؛ آن‌ها سزاوارترین و شایسته‌ترین افراد برای دریافت این موهبت بودند. این نشان می‌دهد که لطف الهی بی‌حساب و کتاب نیست، بلکه براساس شایستگی‌ها و ظرفیت‌هایی است که افراد از خود نشان می‌دهند. آن صدق و وفایی که مؤمنان در بیعت از خود نشان دادند، آن‌ها را «اهل» و «احق» برای دریافت سکینه و کلمه تقوا نمود. این یک سنت است: هرگاه در برابر حمیت جاهلانه دشمن، با سکینه و تقوای الهی ایستادگی کنیم، خداوند ایمان ما را م‌ستقر و ما را اهل رحمت خاص خود خواهد گرداند.

آیه ۲۷: تصدیق رؤیای صادق و وعده فتح قریب

آیه: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمُتَّصِفُونَ
الْحَرَامَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ أَمِينٌ مُّحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا
تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا
(۲۷)

یقیناً خدا رؤیای پیامبرش را به حق تحقق بخشید؛ شما حتماً
به خواست خدا، در حال امنیت وارد مسجد الحرام خواهید
شد، در حالی که سرهای خود را تراشیده یا (ناخن و موی خود
را) کوتاه کرده‌اید و هیچ ترسی ندارید. اما خدا چیزهایی را
می‌داند که شما نمی‌دانستید؛ و از این رو، پیش از آن، فتح
نزدیکی (برای شما) قرار داد.

شرح: این آیه، به یکی از چالش‌های فکری و روانی مؤمنان در
آن مقطع پاسخ می‌دهد. مبدأ حرکت به سوی حدیبیه،
رؤیای صادق پیامبر اکرم (ص) بود که در خواب دیده بودند
به همراه یارانشان با امنیت وارد مسجد الحرام شده و اعمال
عمره را به جا می‌آورند. رؤیای انبیاء، همانند بیداری‌شان،
جلوهای از وحی الهی است (تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي). اما
وقتی مؤمنان با ممانعت قریش روبرو شدند و مجبور به

بازگشت گشتند، برخی افراد ضعیف‌الایمان دچار شک و تردید شدند که پس چرا آن رؤیای صادقه محقق نشد؟ این آیه با قاطعیت تمام، آن رؤیا را تصدیق می‌کند: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ. خداوند تأکید می‌کند که آن رؤیا حق بود و حتماً محقق خواهد شد (لَتَذُخُلَنَّ...). اما نکته کلیدی اینجا بود که در آن رؤیا، زمان تحقق مشخص نشده بود. مؤمنان با عجله پنداشتند که این اتفاق باید در همان سال بیفتد. اما خداوند تدبیر دیگری داشت. اینجا است که آیه، افق دید ما را باز می‌کند: فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا. خدا حکمتی را می‌داند که شما از آن بی‌خبر بودید. آن حکمت چه بود؟ فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا. خداوند در پس این بازگشتِ ظاهراً تلخ، یک «فتح قریب» و پیروزی نزدیک (فتح خیر) را برای شما مقدر کرده بود که خود آن، مقدمه‌ای برای فتح بزرگ مکه شد. آن صلح، بذر پیروزی‌های آینده بود. این آیه به ما می‌آموزد که به وعده‌های الهی یقین داشته باشیم، اما در مورد زمان و چگونگی تحقق آن، تسلیم حکمت و علم خداوند باشیم. گاهی یک تأخیر، یک عقب‌نشینی تاکتیکی یا یک نرمش قهرمانانه، زمینه‌ساز پیروزی‌های بسیار بزرگ‌تری است که ما با علم محدود خود، قادر به درک آن نیستیم.

باید به تدبیر ولی الهی که متصل به علم خداست، اعتماد کرد و از قضاوت های عجولانه پرهیز نمود.

آیه ۲۸: غلبه نهایی دین حق؛ بشارت بزرگ ظهور

آیه: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾

او کسی- است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند؛ و کافی است که خدا گواه (این امر) باشد.

شرح: این آیه، مَهر پایانی و باشکوه سوره فتح و یکی از بزرگ ترین بشارت های قرآن است. خداوند در اینجا یک «سنت» قطعی و تخلف ناپذیر را اعلام می کند: هدف از رسالت پیامبر خاتم (ص) و دین حق، صرفاً ابلاغ یک پیام نیست، بلکه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ است؛ یعنی این دین آمده است تا بر تمام مکاتب و ادیان عالم، چه حق و چه باطل، «ظهور» و غلبه پیدا کند. این غلبه، صرفاً غلبه منطقی و استدلالی نیست، بلکه غلبه در تمام شئون زندگی بشر و حاکمیت عینی بر جهان است. همانطور که در روایات متعدد، از جمله روایت امام صادق (ع) که استاد عابدینی به آن اشاره کردند، آمده است: وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ؛ تأویل و تحقق کامل این

آیه هنوز محقق نشده است. این غلبه نهایی، در زمان ظهور و قیام حضرت قائم (عج) واقع خواهد شد. در آن روز است که پرچم توحید بر سراسر گیتی برافراشته می شود و عدل و داد، جهان را فرا می گیرد. آن روز، روزی است که تمام هستی، از جمله سنگ ها و جمادات، در خدمت ولی خدا قرار می گیرند و با او هم صدا می شوند تا ریشه کفر و نفاق را بخشکانند. این آیه، افق نهایی حرکت جامعه ایمانی را ترسیم می کند. تمام سختی ها، جهادها، صلح ها و پیروزی های مقطعی، همگی گام هایی در مسیر رسیدن به آن قله نهایی است. این باور، به مؤمنان قدرتی خستگی ناپذیر و امیدی زوال ناپذیر می بخشد. این وعده، با گواهی خود خداوند تضمین شده است: وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. شهادت خداوند در اینجا، به معنای نظارت صرف نیست، بلکه به معنای تعهد و دست اندرکار بودن دستگاه الهی برای تحقق این وعده است. این همان باوری است که به محور مقاومت در برابر تمام قدرت های جهانی، جرأت ایستادگی می دهد؛ چرا که می دانند این مسیر، مسیری است که پایانش به پیروزی قطعی و غلبه نهایی دین حق ختم خواهد شد.

فصل هفتم: اوصاف یاران راستین پیامبر و الگوی جامعه ایمانی (آیه ۲۹)

این آیه شریفه که خاتمه باشکوه سوره فتح است، تابلویی کامل و جامع از شخصیت پیامبر اکرم (ص) و ویژگی‌های یاران راستین ایشان را به تصویر می‌کشد. این آیه، نه تنها یک توصیف تاریخی، بلکه یک منشور و الگوی ابدی برای تمام جوامع ایمانی است که نشان می‌دهد جامعه‌ای که بر محور ولی خدا شکل می‌گیرد، باید چه اوصافی در رابطه با دشمنان، دوستان، پروردگار و ساختار درونی خود داشته باشد.

آیه ۲۹ فراز اول: محوریت رسول خدا و اصل «معیت»

فراز آیه: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...

محمد (ص)، فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند...

شرح: سوره با إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ (ما برای تو فتحی آشکار کردیم) آغاز شد و با مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ پایان می‌یابد. این یک تقارن بسیار

زیباست. در صلح حدیبیه، مشرکان از نوشتن عنوان «رسول الله» پس از نام مبارک پیامبر امتناع کردند و گفتند اگر تو را رسول خدا می دانستیم که با تو نمی جنگیدیم. اما خداوند در پایان این سوره، این حقیقت را بر تارک تاریخ ثبت می کند که اگر شما انکار کردید، من خدا شهادت می دهم که «محمد، فرستاده خداست». او محور و مرکز این جامعه است و تمام اوصاف بعدی، در سایه همراهی با او معنا پیدا می کند. نکته کلیدی در عبارت وَالَّذِينَ مَعَهُ (کسانی که با او هستند) نهفته است. قرآن از تعبیر «تابعین» یا «پیروان» استفاده نمی کند، بلکه از «معیت» (همراهی) سخن می گوید. «معیت» مرتبه ای بالاتر از «تبعیت» است. در تبعیت، دوگانگی بین تابع و متبوع ملحوظ است؛ پیرو، فرمان را می شنود، تحلیل می کند و سپس اطاعت می کند. اما در «معیت»، این دوگانگی از بین می رود. یاران راستین، همچون بدن برای نفس ولی خدا می شوند. همان طور که اراده نفس، بدون هیچ فاصله و تأملی در اعضای بدن جاری می شود، اراده امام نیز در وجود کسانی که به مقام «معیت» رسیده اند، بی درنگ محقق می گردد. این ها کسانی هستند که وجودشان در وجود امام فانی شده و شأنی جز اجرای اراده او برای خود قائل نیستند. این بالاترین

مرتبه از یاری و وفاداری است که تمام اوصاف بعدی، از این سرچشمه می جوشد.

آیه ۲۹ فراز دوم: توازن شدت و رحمت؛ اصل بنیادین روابط اجتماعی

فراز آیه: ...أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...

...در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند...

شرح: این فراز، اصل بنیادین سیاست خارجی و داخلی جامعه ایمانی را ترسیم می کند. أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ (سرسخت در برابر کفار)، صرفاً به معنای خشونت در میدان جنگ نیست. «شدت» در اینجا به معنای «نفوذناپذیری» و «استحکام» است. جامعه ایمانی باید همچون یک «بنیان مرصوص» باشد که در برابر دشمن، در هیچ عرصه‌ای نفوذپذیر نباشد؛ نه در عرصه نظامی، نه اقتصادی، نه فرهنگی و نه در جنگ رسانه‌ای. این شدت یعنی در برابر هیاهو و تهدید دشمن، دلشان خالی نمی شود و در برابر تطمیع او، فریب نمی خورند. این صلابت و قاطعیت، مانع از طمع ورزی دشمن می شود. در نقطه مقابل، اساس روابط درونی این جامعه، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (مهربانی در میان خودشان) است. این رحمت، از یک ریشه

اعتقادی مشترک نشأت می‌گیرد. همان‌طور که در روایات آمده، مؤمنان از یک «طینت ولایی» خلق شده‌اند و نسبت به یکدیگر، همچون اعضای یک خانواده، بلکه نزدیک‌تر هستند. این «رحم ولایی»، منشأ عطوفت، گذشت، تعاون و مواسات میان آنهاست. بهترین الگوی این رحمت، رفتار «انصار» با «مهاجرین» در صدر اسلام بود که اموال و خانه‌های خود را با برادران دینی‌شان تقسیم کردند و جامعه‌ای سرشار از ایثار و محبت ساختند. این دو صفت، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ هرچه جامعه در درون، از رحمت و از سجام بیشتری برخوردار باشد، در برابر دشمن بیرونی، شدیدتر و نفوذناپذیرتر خواهد بود.

آیه ۲۹ فراز سوم: عبودیت محض؛ جهت‌گیری

اصلی حیات

فراز آیه: ...تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا...
...پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی؛ آنها همواره فضل و خشنودی خدا را می‌طلبند...

شرح: پس از تبیین روابط اجتماعی، قرآن به سراغ رابطه این یاران با پروردگارشان می‌رود. تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا (آنان را در حال

رکوع و سجود می بینی). استفاده از فعل مضارع «تراهم»، بر استمرار و دائمی بودن این حالت دلالت دارد. رکوع و سجود در اینجا، صرفاً نماد نماز نیست، بلکه نماد «عبودیت محض» و خشوع و تسلیم دائمی در برابر پروردگار است. تمام شئون زندگی این افراد، از قیام و قعود گرفته تا جنگ و صلح، همگی در چارچوب بندگی و اطاعت از امر الهی تعریف می شود. انگیزه و نیت آنها از این عبودیت چیست؟ يَتَتَّغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا (فضل و رضایت خدا را می جویند). هدف آنها از این همه مجاهدت و بندگی، رسیدن به بهشت یا ترس از جهنم نیست، بلکه مرتبه‌ای بالاتر است؛ آنها جویای فضل (بخشش بی منت) و مهم‌تر از آن، «رضوان» (خشنودی) پروردگار هستند. این بالاترین سطح از اخلاص است که عمل انسان، نه برای پاداش، که صرفاً برای جلب رضایت محبوب انجام شود.

آیه ۲۹ فراز چهارم: سیمای بندگی؛ تجلی باطن در ظاهر

فراز آیه: ... سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...

...نشانه آنها در چهره‌شان از اثر سجده نمایان است...

شرح: این سجده‌های خالصانه و این عبودیت دائمی، اثری ظاهری نیز به دنبال دارد. سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ (نشانه آنها در چهره‌شان است). «سیما» آن علامتی است که در اولین برخورد، شخصیت فرد را آشکار می‌کند. این نشانه، لزوماً یک پینه بر پیشانی نیست، بلکه نورانیت، وقار، آرامش و طمأنینه‌ای است که از اثر آن سجده‌های طولانی و ارتباط عمیق با خدا، در چهره و سیمای مؤمن متجلی می‌شود. هرکس با آنها نشست و برخاست کند، آن منش الهی و رنگ و بوی خدایی را در رفتار و سیمایشان احساس می‌کند. این اثر سجود، تجلی باطن پاک آنها در ظاهرشان است.

آیه ۲۹ فراز پنجم: الگوی رشد در کتب آسمانی

فراز آیه: ...ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ...

...این توصیف آنان در تورات است و توصیف آنان در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه خود را بیرون زند، پس آن را محکم کند تا ستر گردد و برپای خود بایستد، به طوری که زارعان را به شگفتی وادارد تا از (دیدن) آنان، کافران را به خشم آورد...

شرح: این اوصاف یاران پیامبر، آنقدر عظیم است که در کتب آسمانی پیشین نیز به آن بشارت داده شده است.

. توصیف در تورات: همان اوصاف پیشین است (أَشْدَاءُ... رُكَّعًا سُجَّدًا). تورات که بیشتر جنبه شریعت، قانون و تشکیل حکومت دارد، یاران پیامبر را با اوصاف اجتماعی (شدت و رحمت) و عبادی (رکوع و سجود) معرفی می‌کند.

. تو صیف در انجیل: در انجیل، این یاران به یک زراعت پر رشد تشبیه شده‌اند. این تمثیل، مراحل رشد و تکامل تدریجی جامعه ایمانی را به زیبایی نشان می‌دهد:

● أَخْرَجَ شَطَأَهُ: ابتدا یک جوانه ضعیف است.

● فَازَرَهُ: سپس این جوانه تقویت شده و محکم می‌شود.

● فَاسْتَغْلَظَ: آنگاه ستبر و قطور می‌گردد.

● فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ: و در نهایت، با استواری کامل بر ساقه خود می‌ایستد. این توصیف، نشان‌دهنده یک رشد ارگانیکی، درونی و مستحکم است. نتیجه

این رشد چید است؟ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ (زارعان را به شگفتی وامی‌دارد)، یعنی پیامبران و اولیای الهی از دیدن این محصول بالنده، شادمان می‌شوند. و از سوی دیگر، لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ (تا کافران را به خشم آورد). این یعنی رشد و وحدت جامعه ایمانی، به خودی خود، بزرگ‌ترین عامل خشم و شکست دشمن است و نباید از عصبانی شدن دشمن هراسی داشت.

آیه ۲۹ فراز ششم: وعده نهایی خداوند

فراز آیه: ...وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

...خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداشی بزرگ داده است.

شرح: در پایان، خداوند این منشور کامل را با وعده‌ای قطعی خاتمه می‌دهد. این وعده مغفرت و اجر عظیم، برای کسانی است که این اوصاف را در خود محقق کنند (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ). قید مِنْهُمْ (از میان آنها) نشان می‌دهد که این پاداش، مشروط به داشتن ایمان حقیقی و

عمل صالح است، نه صرفاً حضور فیزیکی در کنار پیامبر. این آیه، هم یک بشارت بزرگ برای مؤمنان واقعی است و هم یک اتمام حجت برای کسانی که تنها به ظاهراً دعای همراهی دارند. این اجر عظیم، پاداش دنیوی و اخروی حرکت در این صراط مستقیم و تحقق جامعهای است که هم در برابر دشمنان، قدرتمند و نفوذناپذیر است و هم در درون، سرشار از رحمت، عبودیت و رشد و بالندگی است.